

شیخ مرتضی زاهد(رحمه الله) در اواخر عمر، چشمانشان ضعیف شده بود، روزی منزل شخصی مهمان بودند، فرمودند: هوا گرم است یک بادبزن بیاورید، صاحب خانه پنکه ای آورد و روی صندلی گذاشت و روشن کرد. و چون هوا خنک شد شیخ به آن شخص گفتند: احسنت، این خارجیها چه چیزهای خوبی درست می کنند، چه خدمتگاهی می کنند. آن شخص می گوید: از اتاق بیرون رفتیم، وقتی برگشتم دیدم شیخ زار زار گریه می کند، علت را پرسیدم، شیخ فرمود: از خارجی ها و مشرک ها تعریف کردم، نمی دانم این کار من درست بود یا نه.